

مجله‌ی حافظ‌پژوهی (مرکز حافظ‌شناسی - کرسی پژوهشی حافظ)

سال ۱، شماره‌ی ۲، پایانی ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، صص ۲۹۲-۲۶۱

نگاهی دیگر بار به خاقانی و حافظ

رویین تن فرهمند*

چکیده

به پژوهش‌هایی که در چهارچوب همانندی‌های آثار منظوم و مثنوی یک زبان انجام می‌شود، ادبیات مقابله‌ای (Contrastive literature) می‌گویند. این پژوهش‌ها، می‌تواند به یافتن خاستگاه انواع ادبی و قالب‌های شعر، روند تکوین معانی و مضامین آثار منظوم و مثنوی و میزان اثرپذیری‌ها و اثرگذاری‌های آثار شاخص هر زبان کمک کند؛ درواقع، ادبیات مقابله‌ای، گونه‌ای نقد ادبی به شمار می‌آید؛ بنابراین، بر پایه‌ی پژوهش‌های مقابله‌ای، می‌توان جایگاه آفرینش و نقش هنری هر شاعر یا نویسنده را تعیین کرد. حافظ، در شیوه‌ی غزل‌سرایی، با دقت در آثار ادبی پیش از خود، از قالب و معنای بسیاری از این آثار منظوم، بهره برده است. خاقانی شروانی، حضوری چشمگیر در تاروپود و ساختار غزل‌سرایی‌های حافظ داشته است. با توجه به پژوهش‌های انجام‌شده و آثار و مقاله‌های نشریافته، خاقانی یکی از اثرگذارترین شاعران بر غنای ذخیره‌ی ذهن شاعرانه‌ی حافظ است. اثرپذیری حافظ از دیوان خاقانی در قالب، وزن، معنا، مفهوم و تصاویر شعری، به گونه‌ی طیف و هاله‌ای گسترده، آشکارا به چشم می‌آید. بسیاری از صورت‌های خیال و موسیقی کناری و نگرش‌های شاعرانه‌ی خاقانی، در شعر حافظ بازتاب دارد. از نظر آماری، حافظ بیشترین توجه را به قالب غزل و قصیده و قطعه‌های خاقانی داشته است. بن‌مایه‌های عشق‌سرایی، ریاستیزی و ستایش راستی، مغانه‌سرایی، مدح در غزل،

* استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ولی‌عصر رفسنجان rooyintanf@yahoo.com

شادی‌ورزی، اغتنام فرصت و فخر در غزل‌های حافظ و اشعار خاقانی، همگون‌اندیشی و تیره‌ی مشترک فکری حافظ و خاقانی را نشان می‌دهند. حافظ، در ساختار غزل‌هایش، با توجه به پسند و گرایش شاعرانه‌اش، بیشتر، از سروده‌های عاشقانه، طنزآمیز، اجتماعی و قلندرانه‌ی خاقانی که رنگ‌وبوی ناخرسندی و سرکشی دارند، بهره برده است.

واژه‌های کلیدی: ادبیات مقابله‌ای، تأثیر و تأثر، حافظ، خاقانی، همگون‌اندیشی.

۱. مقدمه

یکی از زیرشاخه‌های ارزشمند پژوهش‌های تطبیقی که به واکاوی و بررسی آثار ادبی منظوم و مثنوی در یک زبان می‌پردازد، پژوهش مقابله‌ای (Contrastive Research) است. اگر این‌گونه پژوهش‌ها، مبنایی علمی داشته باشد و پژوهشگر با احاطه بر متون ادبی و شیوه‌ها و شگردهای زبانی و بیانی آن ادب و فرهنگ، بتواند منشأ و خاستگاه ظهور انواع ادبی، اغراض شعری، امثال، قصه‌ها، لالایی‌ها و... را بیابد، پژوهش او، کمکی بسیار ارزشمند از منظر ادبی و جامعه‌شناختی و نقد ادبی، محسوب می‌شود. شعر فارسی در درازای رشد و تطور و دگرگونی، فرازونشیب‌های بسیار را از سر گذرانده و گنجینه‌ی ارزشمند میراث مکتوب قوم ایرانی به شمار می‌آید. غزل، یکی از برجسته‌ترین قالب‌های شعر فارسی و مویز بسیاری از داشته‌ها و نگرش‌های فارسی‌زبانان است. این قالب، از سده‌ی چهارم هجری تا امروز، ترجمان زندگی قوم ایرانی با همه‌ی جلوه‌های آن است. حافظ، در نقش جامع‌ترین و استثنایی‌ترین غزل‌سرای زبان فارسی، از خوان رنگین ادب فارسی بهره‌ها برده و گنج‌ها اندوخته و غنیمت گران‌قدر میراث ادب فارسی را در ساختار و بافتار غزل‌هایش، با آرایش و پیرایشی بی‌بدیل به کار گرفته است. کلک حافظ، زبان و بیانی از گونه‌ی دیگر دارد. حمیدیان، با اشاره به برخی که با دفاع بد از حافظ، همه‌ی ابتکار را به نام حافظ می‌نویسند، می‌گوید: «بنده معتقدم که شأن حافظ در ابتکار نیست و به‌جرات می‌توان گفت که در سراسر حدود پانصد غزل دیوان حافظ، بیش از چند مضمون پیدا نمی‌شود که ابتکار شخصی او باشد. شأن حافظ در هیئت ترکیبی غزلش است؛ یعنی مجموعه‌ای از فرم و محتوا» (حمیدیان، ۱۳۸۴: ۳۷).

میرافضلی، با اشاره به آنچه درباره‌ی حافظ گفته و نوشته می‌شود، آن را با ظن و گمان گویندگان پیوند می‌دهد و می‌گوید: «گفتن ندارد که بازار حافظ‌شناسی و حافظ‌پژوهی در نیم قرن گذشته، رواج و رونقی دیگر یافته است و اغلب کسانی که دستی به قلم داشته‌اند، در این باره چیزی نگاشته‌اند و البته، هر کسی از ظن خود یار حافظ شده است» (میرافضلی، ۱۳۶۹: ۱۸).

ریاحی، با اشاره به ارج و ارزش پژوهش‌های مقابله‌ای و با توجه به جایگاه ادبی شعر حافظ، اهمیت پژوهش درباره‌ی سرچشمه‌ی مضامین اشعار حافظ را گوشزد می‌کند: «مجموعه‌ی چنان تحقیقاتی هم که گفتیم، نتایجی به دست خواهد داد که رسیدن به سیر پیشینه‌ی مضامین حافظ، یکی از آن‌هاست» (ریاحی، ۱۳۶۸: ۲۳۲).

بی‌هیچ تعصبی می‌توان ادعا کرد که حافظ با مدد از حافظه‌ی شگفت و کثرت مطالعه در آثار پیشینیان و هنر بازپرورش و بازپردازش داشته‌های دیگران، بهترین معانی شعری را در کسوت زیباترین فرم‌ها، ارائه کرده است. در بیان حافظ لطیفه‌ای نهانی و حسن خدادادی‌ست که عارف و عامی را به وجد می‌آورد. دشتی، درباره‌ی این مطلب می‌گوید: «از کثرت مطالعه و احاطه بر گفته‌های استادان پیشین، در ذهن حافظ ذخیره‌ای تهیه شده؛ قریحه‌ای نشئه و زیبا پسند. او هر آنچه زیبا و معبر بوده است، هضم کرده و بالتیجه، ملکه و قوه‌ای در وی نشو و نما یافته و آنچه پس داده، مولود آن قوه و ملکه بوده است» (دشتی، ۱۳۵۵: ۱۳۵ و ۱۳۶).

یکی از شاعرانی که در ضمیر و کارگاه اندیشه‌ی حافظ حضوری چشمگیر داشته، خاقانی شروانی‌ست. حافظ با دیوان خاقانی مأنوس بوده و اثرپذیری وی از او و همگون‌اندیشی‌هایش، بیش از آن چیزی‌ست که تاکنون گفته و نوشته‌اند. حافظ، از غزل‌ها، قصاید، قطعه‌ها و رباعی‌های خاقانی بسیار بهره برده است. مؤیدشیرازی بر این باور است که: «حافظ طیف خیال‌بازی‌ها و تصویرگری‌ها و ترکیب‌پردازی‌های هوش‌ربایش را با توجهی ویژه به طرفه‌کاری‌های استاد شروانی، سامان بخشیده است» (مؤیدشیرازی، ۱۳۷۲: خ). زرین‌کوب، با اشاره به آشنایی حافظ با دیوان‌ها و کتاب‌ها، از

نشانه‌ها و شعر شاعران در دیوان او خبر می‌دهد و درباره‌ی غزل حافظ و خاقانی می‌گوید: «بعضی غزل‌هایش، رنگ‌وبوی غزل‌های معدود خاقانی را دارد و لااقل یک‌دو جا هم هست که مصرعی را از خاقانی گرفته است، با تصرف» (زرین‌کوب، ۱۳۶۶: ۶۹). دیگر اندیشه‌وران نیز درباره‌ی میزان اثرگذاری خاقانی بر شیوه‌ی سخن‌سرایی حافظ سخن گفته‌اند؛ خرمشاهی با اشاره به اثر نامحسوس، اما مسلّم خاقانی بر شیوه‌ی غزل‌پردازی حافظ می‌گوید: «می‌توان به قطع و یقین فکر کرد که حافظ به دیوان خاقانی نظر داشته است» (خرمشاهی، ۱۳۸۵: ۱۴۶). شمیسا، با اشاره به توجه ویژه‌ی حافظ به آرایه‌های بدیعی، بازتاب فرهنگ ایران پیش از اسلام، مدح در غزل و بسامد معنادار وازگان شعر خاقانی در غزل‌های حافظ، با تأکید بر پژوهش در زمینه‌ی همگونی‌های دیوان خاقانی و حافظ می‌افزاید: «بحث توجه حافظ به خاقانی، محتاج به رساله‌ی مفصلی‌ست و توجه به این نکته، برای مصححان و شارحان دیوان حافظ ضروری‌ست» (شمیسا، ۱۳۶۹: ۱۰۴).

۱.۱. ارزش و اهمیت پژوهش

در این جستار، با توجه به همه‌ی نوشته‌های پیشین درباره‌ی خاقانی و حافظ و با خوانش چندین باره‌ی دیوان خاقانی و حافظ، تلاش نگارنده آن بوده تا شباهت‌های وزنی، موسیقی کناری و بن‌مایه‌های همگون اندیشه‌ی خاقانی و حافظ بررسی و تحلیل شود. برای پرداخت و سامان این پژوهش، به مقاله‌ها و کتاب‌هایی که در زمینه‌ی مقابله‌ی شعر خاقانی و حافظ نوشته شده است، مراجعه شد تا گفته‌های دیگران بازگویی نشود. شیوه‌ی پژوهش بر پایه‌ی سندپژوهی و بررسی و مقابله‌ی داده‌ها سامان یافته است و نویسنده با آگاهی از آنچه در آثار پژوهشی پیشین درباره‌ی همگون‌سرایی خاقانی و حافظ نوشته شده بود، تلاش کرده تا به برخی ناگفته‌ها در بررسی نمونه‌ی شعرهای خاقانی و حافظ اشاره کند.

۱.۲. پیشینه‌ی پژوهش

پژوهشگران، در حوزه‌ی پژوهش‌های مقابله‌ای دیوان خاقانی و حافظ بسیار نوشته و درباره‌ی همگونی فرم و محتوای سروده‌های دو شاعر قلم‌فرسایی کرده‌اند. اکنون به این پژوهش‌ها بر پایه‌ی پیشینه‌ی تاریخی اشاره می‌شود.

در مقاله‌ای که نام نویسنده‌اش مشخص نیست و «خاقانی و حافظ» نام دارد (۱۳۳۵)، دو غزل هم‌وزن خاقانی و حافظ، بررسی و به اثرپذیری حافظ از خاقانی اشاره شده است. قزوینی (۱۳۲۳) در مقاله‌ی «بعضی تضمین‌های حافظ» در اشاره به جرعه‌فشانی بر خاک، به اشعاری از خاقانی نیز پرداخته است. فرزاد (۱۳۴۸) در مقاله‌ی «حافظ و خاقانی» به ۷۵ همگونی غزل‌های خاقانی و حافظ پرداخته است. سجادی (۱۳۵۱) در مقاله‌ی «ایهام و تناسب در شعر خاقانی و شعر حافظ»، با تمرکز بر ایهام و تناسب در شعر خاقانی و غزل‌های حافظ، به برخی همگون‌اندیشی‌های دو شاعر نیز پرداخته است. دشتی (۱۳۵۵) در بحثی با نام «خاقانی و حافظ» به همانندسرای‌های خاقانی و حافظ، اشاره کرده است. ریاحی (۱۳۶۸) در بحثی با نام «سرچشمه‌ی مضامین حافظ» به شاعران سده‌های پنجم تا هشتم پرداخته که حافظ به آن‌ها گوشه‌ی چشمی داشته است. میرافضلی (۱۳۶۹) در دو مقاله‌ی «زین قصه‌ی دراز؛ حرف‌هایی درباره‌ی تأثیر پیشینیان بر حافظ» به نمونه‌هایی از تأثیر شاعران سده‌های ششم و هفتم و هشتم هجری بر شعر حافظ اشاره کرده است. معدن‌کن (۱۳۷۲) در مقاله‌ای با نام «تأثرات حافظ شیرازی از خاقانی شروانی» با اشاره به اثرپذیری حافظ از خاقانی، ۲۴ نمونه از همگونی غزل‌های خاقانی و حافظ را آورده است. چراغی (۱۳۷۳) در مقاله‌ای با نام «حافظ و خاقانی» به مواردی از همگون‌سرای‌های خاقانی و حافظ اشاره کرده است. گلی (۱۳۸۲) به بررسی سبک‌شناختی غزلی از خاقانی و حافظ پرداخته و به همگونی‌های ترکیبات و معانی در شعر دو شاعر اشاره کرده است. گلی در مقاله‌ای دیگر (۱۳۸۳) با نام «قلندریات خاقانی و حافظ»، به اندیشه‌های همگون خاقانی و حافظ در این زمینه پرداخته است. ریاحی‌زمین (۱۳۸۴) در مقاله‌ی «طرز سخن خاقانی و حافظ»، به ترکیب‌های مشابه در

اشعار خاقانی و غزل‌های حافظ پرداخته و استقبال‌های حافظ از وزن و موسیقی کناری اشعار خاقانی را با ذکر نمونه‌هایی آورده است. رسلی (۱۳۸۴) در مقاله‌ی «سیمای خاقانی در آینه‌ی شعر حافظ؛ پیام دوست در نسیم سحر» به فرم و محتوا و موسیقی همگون اشعار خاقانی و غزل‌های حافظ اشاره کرده است. خرمشاهی (۱۳۸۵) در بحثی با نام «تأثیر پیشینان بر حافظ» به اثرگذاری شاعران سده‌های ششم و هفتم و هشتم هجری، بر شعر حافظ پرداخته است. غنی‌پور ملک‌شاه و سبیکه (۱۳۹۰) در مقاله‌ای با نام «تأثیر حافظ از خاقانی در غزل‌هایش» به همانندی‌های قالب و وزن غزل‌های خاقانی و حافظ پرداخته‌اند. حمیدیان (۱۳۹۴) در شرح شوق، برای تفسیر و شرح غزل‌های حافظ به جایگاه و حضور مؤثر خاقانی در غزل‌های گوناگون حافظ، اشاره کرده و ۲۷۷ بار از نمونه‌های اشعار خاقانی و منشآت، برای تبیین مفردات، ترکیبات، معانی و مضامین اشعار حافظ، بهره برده است. نویسنده، به هفت غزل خاقانی پرداخته که به‌باور وی، حافظ به قالب و معنای آن‌ها توجه داشته است (رک. حمیدیان، ۱۳۹۴: ۱۵۳۴، ۱۶۳۰، ۱۷۵۲، ۲۸۹۳، ۳۴۰۲، ۳۴۱۷ و ۳۶۱۴).

۲. بحث و بررسی

۲.۱. نگاهی به همگونی قطعه‌های مدح‌آمیز خاقانی و غزل حافظ

خاقانی دو قطعه‌ی ستایش‌آمیز در بحر مضارع دارد. نخستین قطعه در ستایش «اتسز» خوارزمشاه و دومین در ستایش امیریوسف سپهسالار است. اکنون به ابیاتی از نخستین قطعه اشاره می‌شود:

آفاق زیر خاتم خوارزمشاهی است	مانا ز بخت یافت نگین پیمبری
پیش سپیدمهره‌ی قدرش زیون‌تر است	از بانگ پشه دمدمه‌ی کوس سنجری
خوارزمشاه هزار چو محمود زاولی ست	خاقانی از طریق سخن صد چو عنصری

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۹۲۱)

خاقانی در قطعه‌ی دوم نیز به سیاره‌ی کوکبه‌ی یوسف عراق اشاره می‌کند و از ظلال یوسف بر سر خویش خشنود است.

چون یوسف سپهر چهارم ز چاه دی آمد به دلو در طلب تخت مشتری
سیاره‌ای ز کوکبه‌ی یوسف عراق آمد که آمد آن فلک مهرپروری
خاقانیا چه ترسی ز اخوان گرگ‌فعل چون در ظلال یوسف صدیق دیگری
(همان: ۹۲۵)

دو قطعه‌ی مدحی بالا، از نظر وزن و موضوع، غزلی از حافظ را به خاطر می‌آورد؛ در واقع اشتراک موضوع غزل حافظ و دو قطعه‌ی خاقانی احساس می‌شود؛ البته آشکار است که مدح خاقانی در هر دو قطعه، اخوانی‌تر و صمیمانه‌تر از لحن بیان حافظ است. حافظ، غزلی اجتماعی‌سیاسی سروده و با توجه به فضای کلی غزل، آشکار است که مربوط به واقعه‌ای مهم در شیراز است. حمیدیان درباره‌ی همین غزل می‌گوید: «در این نیز تردیدی نیست که این شعر ناظر به رویدادی واقعی و تاریخی ست» (حمیدیان، ۱۳۹۴، ج ۵: ۳۸۴۹).

اکنون سه بیت آغازین غزل حافظ را می‌آوریم:

خوش کرد یاوری فلکت روز داوری تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری
آن کس که اوفتاد، خدایش گرفت دست گو بر تو باد تا غم افتادگان خوری
یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است؟ ای نور دیده، صلح به از جنگ و داوری
(حافظ، ۱۳۷۴: ۵۰۷)

فضای حاکم بر غزل حافظ و قطعه‌های خاقانی، بیانگر فضایی اجتماعی‌سیاسی و مدح است. وزن و موسیقی کناری اشعار خاقانی و حافظ نیز، این شباهت و همگون‌سرایایی را تقویت می‌کند.

در ادامه‌ی بررسی همگونی‌های غزل‌های حافظ و قطعه‌های خاقانی، به یکی از شاخصه‌های سبکی به‌کاررفته در غزل‌های حافظ و اشعار خاقانی اشاره و سپس، بر همین مبنای غزل و قطعه‌ای دیگر از دو شاعر بررسی می‌شود. «من» توصیفی در دیوان خاقانی به‌گونه‌های متفاوت دیده می‌شود و بسامد آن به اندازه‌ای است که بتوان آن را در

شمار شاخصه‌های سبکی شعر خاقانی نوشت. «من که خاقانی‌ام این مایه صفا یافته‌ام» (خاقانی، ۱۳۷۴: ۹۱۸)، «من نه خاقانی‌ام که خاقانم» (همان: ۷۹۰) «منم آن کز طرب غمین باشم» (همان: ۷۸۹) و ترکیب‌های «من غم پرورد» (همان: ۷۱۵)، «من مستمند» (همان: ۶۸۵)، «من گدا» (همان: ۵۹۷ و ۶۶۷)، «من خراب‌دل» (همان: ۵۵۲) و «من سگ‌جان» (همان: ۵۴۳)، در شمار شاخصه‌ی خاص سبکی شعر خاقانی‌ست. این‌گونه ترکیب‌ها و لحن بیان در غزل‌های حافظ نیز کاربرد دارد و از نظر بسامد چشمگیر است: «منم آن شاعر ساحر» (حافظ، ۱۳۷۴: ۴۱۴)، «منم که دیده به دیدار...» (همان: ۳۶۹)، «منم که گوشه‌ی میخانه...» (همان: ۲۳۱)، «من و سفینه‌ی حافظ...» (همان: ۴۳۹) و ترکیب‌های «من درویش» (همان: ۴۵۹)، «من بی‌دل» (همان: ۴۵۵)، «من دل‌شده» (همان: ۴۵۷)، «من بی‌سامان» (همان: ۴۲۷)، «من میخانه‌نشین» (همان: ۴۰۷) و... در اشعار حافظ بیانگر هماننداندیشی‌های زبانی و بیانی دو شاعر و مشرب مشترک آن‌هاست. بسامد این‌گونه «من‌ها» در شعر خاقانی و حافظ می‌توان در شمار ویژگی سبک شخصی آنان دانست؛ با این تفاوت که من خاقانی، شخصی‌تر و محدودتر از من حافظ است. من حافظ، گستردگی معنایی بیشتری دارد. با توجه به این ویژگی بیانی مشترک، می‌توان قطعه‌ای از خاقانی را با غزلی از حافظ مقایسه کرد؛ خاقانی قطعه‌ای سه‌بیتی دارد و در هر سه بیت، از «من» خویش سخن می‌گوید:

«منم» سرآمد دوران که طبع من داند	چهار جوی جنان از پی جهان‌کنندن
به «من» به جنبش همت توان رسید، بلی	گهر چگونه توان یافت جز به کان‌کنندن؟
هزار سال، فلک جان کند نشیب‌وفراز	که چون «منی» به کف آرد مگر به جان‌کنندن

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۹۱۲ و ۹۱۳)

حافظ غزلی بر وزن قطعه‌ی خاقانی دارد. این شعر، با «منم» آغاز می‌شود و در آن، نوعی همگون‌اندیشی با قطعه‌ی خاقانی دیده می‌شود. کاربرد واژه‌های قافیه با وجه مصدری «ورزیدن»، «دیدن»، «رنجیدن» و... در غزل حافظ و ردیف مصدری «کندن» در قطعه‌ی خاقانی، «من» هر دو شاعر را نستوه و شکوهمند نشان می‌دهد. این نستوهی و

استمرار تلاش، با کاربرد مصدر، تجلی یافته است. منم منم‌های خاقانی و حافظ آشکارا شباهت زبانی و سبکی را به ذهن مخاطب منتقل می‌کند؛ البته تفاوت من خاقانی و حافظ در این است که در من خاقانی خودستایی حس می‌شود؛ اما من حافظ، اجتماعی و ملامتی و عاشقانه است. اینک سرآغاز غزل حافظ:

منم که شهره‌ی شهرم به عشق‌ورزیدن منم که دیده نیالوده‌ام به بددیدن
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری ست رنجیدن
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۶۴)

خاقانی قطعه‌ای مدح‌آمیز در ستایش ممدوحی بی‌نام‌ونشان دارد و از واسطه‌های هنرمند، می‌خواهد تا پیام شاعر را به شاه برساند. واژه‌های قافیه‌ی «عیسوی»، «معنوی»، «پهلوی»، «بدروی» و «بشنوی» در قطعه‌ی خاقانی و غزل حافظ آمده است. به نظر می‌آید حافظ غزلش را با توجه به قطعه‌ی خاقانی، سامان بخشیده است. علاوه بر همانندی وزن و قافیه، مدح نیز در قطعه‌ی خاقانی و غزل حافظ دیده می‌شود. اکنون به اشعاری از قطعه‌ی خاقانی و غزل حافظ اشاره می‌شود:

مرفق دهم به حضرت صاحب قصیده‌ای خوش‌تر ز اشک مریمی و باد عیسوی
از خلق جعفر دومش آفریده عقل چون زر جعفری، همه موزون و معنوی
شاهها تو را چه فخر به بخشیدن اسب و فیل خود هند و چین دهی به سؤالی که بشنوی
فرزین دل است و شه خرد و رخ ضمیر راست بیدق رموز تازی و معنی پهلوی
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۹۳۴ و ۹۳۵)

حافظ:

بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی می‌خواند دوش درس مقامات معنوی
یعنی بیا که آتش موسی نمود گل تا از درخت، نکته‌ی توحید بشنوی
مرغان باغ قافیه‌سنجند و بذله‌گو تا خواجه می خورد به غزل‌های پهلوی
(حافظ، ۱۳۷۴: ۵۳۸)

۲.۲. استقبال حافظ از قصیده‌های خاقانی

خاقانی قصیده‌ای کوتاه در بحر مضارع سروده و از گردون و خیاط روزگار، گله‌مند است.

هرگز به باغ دهر، گیایی وفا نکرد هرگز ز شست چرخ، خدنگی خطا نکرد
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۷۶۵)

حافظ دو غزل بر همین وزن و ردیف، اما با قافیه‌ای متفاوت سروده است. در قصیده‌ی خاقانی، گله از دهر و روزگار است. حافظ نیز، در هر دو غزل، با آوردن ردیف «نکرد»، گله و شکایت خود را از معشوقی نشان می‌دهد که به شاعر توجهی ندارد.

رو بر رهش نهادم و بر من گذر نکرد صد لطف چشم داشتم و یک نظر نکرد
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۸۷)

دلبر برفت و دل‌شدگان را خبر نکرد باد حریف شهر و رفیق سفر نکرد
(همان: ۲۸۷)

خاقانی قصیده‌ای در موضوع عزلت و شکایت سروده که مطلع آن، این‌گونه است:
ضمان‌دار سلامت شد دل من که دارالملک عزلت را ساخت مسکن
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۳۱۷)

حافظ غزلی بر همین وزن و قافیه سروده است. موضوع غزل حافظ عشق و گله‌ی فراق است:

چو گل هر دم به بویت جامه بر تن کنم چاک از گریبان تا به دامن
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۶۱)

البته، منوچهری نیز قصیده‌ای بر همین وزن و قافیه دارد و احتمالاً، این وزن و موسیقی کناری، در روند تطور شعر فارسی، از آغاز تا روزگار حافظ، در کانون توجه و مطلوب شاعران بوده و با پسند و ذوق شاعرانه‌ی حافظ موافق افتاده است:

شبی گیسو فروهشته به دامن پلاستین معجر و قیرینه‌گـرز
(منوچهری، ۱۳۷۵: ۸۶)

سعدی نیز سروده‌ای همانند غزل حافظ دارد و سرآغاز آن، این‌گونه است:

بکن چندان که خواهی جور بر من که دستت برنمی‌دارم ز دامن
(سعدی، ۱۳۷۲: ۶۲۳)

در ادامه‌ی بحث استقبال حافظ از قصیده‌های خاقانی، به قصیده‌ای از شاعر شروان
که در ستایش دستور اعظم، مختارالدین، سروده است، می‌پردازیم:
دل صید زلف اوست، به خون در نکوتر است و آن صید کان اوست، نگون سر نکوتر است
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۷۴)

حافظ غزلی بر همین وزن و ردیف سروده است:
باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است شمشاد خانه‌پرور من از که کمتر است
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۲۱)

با توجه به ابیات پایانی قصیده‌ی خاقانی و غزل حافظ، همگون‌سرایی‌هایی در این اشعار
دیده می‌شود. خاقانی می‌گوید:

گرچه نکوست رزق فراخ از قضا، ولیک قناع‌شدن به رزق مقلد نکوتر است
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۷۷)

حافظ در دنباله‌ی غزل مورد بحث مضمونی همانند خاقانی دارد:
ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم با پادشه بگوی که روزی مقلد است
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۲۲)

بسامد فخر به شعر و سخن در دیوان خاقانی و حافظ نوعی همگون‌اندیشی را به خاطر
می‌آورد. این همگون‌سرایی، انگاره‌ی تأثیر و تأثر را تقویت می‌کند. خاقانی:

نی نی به دولت تو امیر سخن منم عسکرگش من این نی عسکر نکوتر است
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۷۷)

حافظ چه طرفه شاخ نباتی ست کلک تو کش میوه دلپذیرتر از شهد و شکر است
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۲۲)

خاقانی ترجیع‌بندی در بحر رجز سروده است که غزلی از حافظ را در یاد زنده
می‌کند. محتوا و مضمون غزل حافظ و ترجیع‌بند خاقانی، ستایش عشق و اطوار آن
است:

ای به هزار جان دلم مست وفای روی تو خانه‌ی جان به چار حد وقف هوای روی تو

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۴۶۰)

تاب بنفشه می‌دهد طره‌ی مشک‌سای تو پرده‌ی غنچه می‌درد خنده‌ی دل‌گشای تو

(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۷۷)

۲.۳. استقبال حافظ از غزل‌های خاقانی

مضمون عشق و شیوه‌های آن در شعر فارسی، آن‌قدر گسترده و شخصی‌ست که نمی‌توان درباره‌ی همگون‌سرابی‌های عاشقانه‌ی شاعران نظری قطعی داد. در بحث همانندی‌های وزن و قافیه و مضمون‌های مشترک غزل‌های خاقانی و حافظ، تنها می‌توان اشاره کرد که خاقانی یکی از چند شاعری‌ست که توانسته در حافظه و ذخیره‌ی ذهنی شاعرانه‌ی حافظ جایی داشته باشد. خاقانی و حافظ، به عنصر «بوی» بسیار توجه داشته‌اند؛ این عنصر در اشعارشان، بسامد بسیار دارد. اشتیاق هر دو شاعر به بوی معشوق و جلوه‌های آن، از همگون‌اندیشی‌های آنان حکایت می‌کند. تصویرپردازی استعاری با ترکیب‌های «یوسف دل» و «بهار دل» در غزل خاقانی و «آهوی مشکین ختن» و «سهی سرو خرامان» در غزل حافظ، مشرب همگون دو شاعر را نشان می‌هد. خاقانی، در غزلی پرسوزوگداز، از باد و کبوتر، خواستار پیام‌آوری از سوی معشوق است. حافظ نیز از «طایر میمون همایون‌آثار» می‌خواهد که پیامی از بر دلدار بیاورد:

ای باد، بوی یوسف دل‌ها به ما رسان یک نوبر از بهار دل ما به ما رسان

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۶۵۱)

یارب آن آهوی مشکین به ختن باز رسان و آن سهی سرو خرامان به چمن باز رسان

(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۵۸)

خاقانی دو غزل در بحر هزج و با موسیقی کناری «گشایی»، «نمایی»، «جدایی» و...

دارد. این وزن جویباری و نرم‌آهنگ، با ذوق شاعرانه‌ی حافظ موافق افتاده است. در

غزل‌های خاقانی و حافظ، مضمون عشق مشترک است:

تبها کشم از هجر تو شبهای جدایی تبها شوم بسته چو لبها بگشایی
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۶۹۹)

آن لعل شکرخنده گر از هم بگشایی حقا که به یک خنده دو عالم بگشایی
(همان: ۶۷۰)

ای دل گر از آن چاه زنخدان به در آیی هر جا که روی زود پشیمان به در آیی
(حافظ، ۱۳۷۴: ۵۴۵)

خاقانی در غزلی دیگر، گزارشی رؤیگونه درباره‌ی «بت خورشیدروی» دارد که مستانه حلقه‌ی در شاعر را می‌کوبد. در این غزل، گفت‌وگویی میان شاعر و بت در جریان است. حافظ، غزلی در همین حال و هوا دارد؛ با این تفاوت که وزن غزل حافظ با توجه به محتوا، ملایم‌تر از وزن غزل خاقانی است.

خاقانی:

مست تمام آمده است بر در من نیم‌شب آن بت خورشیدروی و آن مه یاقوت‌لب
کوفت به آواز نرم، حلقه‌ی در، کای غلام گفتم کاین وقت کیست بر در ما ای عجب
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۵۵۳)

حافظ:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست پیرهن چاک و غزل‌خوان و صراحی در دست
نرگش عربده‌جوی و لبش افسوس‌کنان نیم شب دوش به بالین من آمد، بنشست
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۱۳)

خاقانی غزلی در بحر رمل دارد. مضمون این غزل عشق است و معشوقی ترک‌تبار، سن‌سن‌گوی، توسن‌خوی و کثرتار، به‌گونه‌ای طنزآمیز، در شعر چهره می‌نماید. خاقانی، با معشوقی رنگ‌آمیز و دروغ‌وعده، مواجه شده است. در غزل حافظ نیز معشوقی از گونه‌ی معشوق غزل خاقانی دیده می‌شود. حمیدیان با توجه به جلوه‌گری معشوق در غزل مورد بحث حافظ، معشوق شاعر را «فردی زبر و زرنگ، گریز، طنزگو و بذله‌گو، می‌داند» (حمیدیان، ۱۳۹۴، ج ۵: ۳۶۱۸).

خاقانی:

ترک سن سن گویِ توسن خویِ سوسن بویِ من گر نگه کردی به سوی من، نبودی سوی من
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۶۵۰)

حافظ:

چون شوم خاک رهش، دامن بیفشاند ز من ور بگویم دل بگردان، رو بگرداند ز من
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۷۰)

این معشوق دروغ وعده، در ابیات دیگر غزل خاقانی و حافظ نیز جلوه گر است:

خاقانی:

تا ز دستم رفت و هم زانوی ناهلان نشست شد کبود از شانه‌ی دست، آینه‌ی زانوی من
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۶۵۰)

حافظ:

روی رنگین را به هر کس می‌نماید همچو گل ور بگویم بازپوشان، بازپوشاند ز من
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۷۰)

به غزلی دیگر از خاقانی اشاره می‌شود که به نظر می‌آید حافظ، غزلی به شیوه‌ی آن پرداخته است. فضا و لحن حاکم بر هر دو غزل، عاطفی و صمیمانه و فرم هر دو غزل و معنا و محتوای آن‌ها همانند است.

خاقانی:

تو را افتد که با ما سر در آری کنسی افتادگان را خواستاری
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۶۹۱)

حافظ:

بیا با ما مورز این کینه‌داری که حق صحبت دیرینه داری
(حافظ، ۱۳۷۴: ۵۰۵)

حمیدیان بیتی از خسرووشیرین نظامی آورده و احتمال داده است غزل حافظ متأثر

از این بیت باشد:

نه بوی شفقتی در سینه داری نه حق صحبت دیرینه داری

(رک. حمیدیان، ۱۳۹۴، ج ۵: ۳۸۳۴)

خاقانی غزلی با محوریت موضوع عشق و اطوار ویژه‌ی آن سروده که به نظر می‌آید حافظ از آن متأثر باشد. خاقانی از معشوقی عهدشکن و سنگدل سخن می‌گوید که توجهی به شاعر دل‌سوخته ندارد:

در دستت اوفتادم چون مرغ پربریده در پیشت ایستادم چون شمع سربریده

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۶۶۰)

دامن‌کشان همی‌شد در شرب زرکشیده صد ماهرو ز رشکش، جیب قصب دریده

(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۸۷)

نشان چنین معشوقی در دیگر غزل‌های خاقانی نیز هست:

از بوالعجبی هر دم، رنگی دگر آمیزی عیسی نه‌ای و روزی، صد رنگ برآمیزی

ده‌رنگ دلی داری و با هر که فرازآیی یک‌رنگ شوی حالی و چون آب برآمیزی

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۶۸۸)

خاقانی و حافظ به جدایی و پیمان‌شکنی معشوق نیز اشاره می‌کنند؛ خاقانی از پیمان‌شکنی معشوق سخن می‌گوید و حافظ از آهوی سیه‌چشم و یار برگزیده‌ای سخن می‌راند که از دست شاعر برون رفته و شاعر از وی می‌خواهد تا اهل نظر، شاعر، را نیازارد:

پیمان مهر بسته و هم در زمان، گسسته پیوند وصل داده و هم در زمان، بریده

(همان: ۶۶۱)

آن آهوی سیه‌چشم، از دست ما برون شد یاران چه چاره سازم با این دل رمیده؟

(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۸۸)

صائب تبریزی نیز غزلی غنایی و عاشقانه بر وزن غزل خاقانی و حافظ سروده است که نشان می‌دهد این وزن و موسیقی کناری، برای سرایش اشعار غنایی مناسب بوده و در کانون توجه شاعران ادب فارسی قرار گرفته است:

آن خوش‌پسر درآمد، از خانه می کشیده مایل به اوفتادن، چون میوه‌ی رسیده
برق سبک‌عنان را مژگان خوش‌نگاهش میدان به طرح داده، چون آهوی رمیده
(صائب، ۱۳۸۶: ۱۲۹۳)

خاقانی غزلی با مضمون گله و شکایت سروده و از معشوقی درباری و اشرافی که
شاعر را «افضل» خوانده، به بزم نشانده و از خویش رانده، دلگیر است:

چه کرده‌ام به جای تو که نیستم سزای تو؟ نه از هوای دلبران بری شدم برای تو؟
نه افضلم تو خوانده‌ای به بزم خود نشانده‌ای؟ کنون ز پیش رانده‌ای تو دانی و خدای تو
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۶۵۷)

حافظ نیز غزلی دارد که از نظر مضمون و موسیقی کناری مانند غزل خاقانی است. در
این غزل هم، معشوقی اشرافی هست که حافظ او را شاه می‌نامد و شاه‌نشین چشمش را
تکیه‌گه خیال او می‌داند:

تاب بنفشه می‌دهد طره‌ی مشک‌سای تو پرده‌ی غنچه می‌درد خنده‌ی دلگشای تو
شاه‌نشین چشم من تکیه‌گه خیال توست جای دعاست شاه من بی‌تو مباد جای تو
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۷۷)

خاقانی غزلی در شرح اطوار عشق دارد که در آن از خواری و نیاز عاشق و جفای
معشوق سخن می‌گوید:

دیدنی که یار چون ز دل ما خبر نداشت ما را شکار کرد و بیفکند و بر نداشت
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۵۵۸)
دیدنی که یار جز سر جور و ستم نداشت بشکست عهد و زغم ما هیچ غم نداشت
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۴۷)

۲.۳.۱. مدح در غزل‌های خاقانی و حافظ

پیشینه‌ی مدح در غزل، به سنایی و انوری و خاقانی بازمی‌گردد. مدح و ستایش در
غزل‌های خاقانی بسامدی فراوان دارد و از این نظر، الگویی مناسب برای حافظ است.
حمیدیان درباره‌ی این مطلب می‌گوید: «خاقانی که شاعر قرن ششم است نیز، دارای

غزل تمام مدحی و چند غزل دیگر است که یک تا سه بیت مدحی دارند» (حمیدیان، ۱۳۸۴: ۳۷). ایشانی با تأکید بر گوناگونی مضامین غزل‌های خاقانی، گریز به مدح را در شمار شیوه‌های غزل‌سرایی شاعر می‌داند (رک. ایشانی، ۱۳۹۲: ۱۳).

خاقانی ۴۴ غزل مدح‌آمیز سروده و در این غزل‌ها به ترکیب‌هایی چون: «ملک مشرق»، «شاه آخستان»، «خدایگان»، «خاقان اکبر»، «خسرو صاحب‌قران»، «خسرو ایران»، «خسرو عادل»، «شاه شروان» و «ملک اعظم» اشاره می‌کند. فراوانی غزل‌های مدحی خاقانی و انس حافظ با دیوان او، مؤید این نظر است که حافظ در غزل‌های مدحی‌اش به غزل‌های خاقانی توجه خاص داشته است. زرین‌کوب با اشاره به همین موضوع، مطلع برخی غزل‌های حافظ را مدح‌آمیز و هم‌تراز قصاید انوری و ظهیر و عبید زاکانی می‌داند (رک. زرین‌کوب، ۱۳۶۶: ۸۱ و ۸۲). برخی از قالب‌ها و مضمون‌های شعر فارسی، پیشینه‌ای دیرینه در عمر شعر فارسی دارد. این پدیده را می‌توان به فراوانی واژگان قافیه و موسیقی کناری منسوب کرد؛ البته، پسند و ذوق شاعران نیز در آفرینش این‌گونه شعرها اثرگذار است. حاتمی هروی، تنها یک غزل دارد که سرآغاز آن چنین است:

آمد بهار خرم و فرخنده روزگار و آراست مشک باد، جهان را بهشت‌وار
(مدبری، ۱۳۷۰: ۵۵۹)

اسعد گرگانی غزلی مانند حاتمی هروی دارد:

بسیار شعر گفتم و خواندم به روزگار یک‌یک، به‌جهد، بر ثقة‌الملک شهریار
(همان: ۵۳۱)

عمیق بخاری، شاعر سده‌ی ششم هجری نیز، قصیده‌ای بهاریه و بر وزن غزل‌های شاعران پیش‌گفته و خاقانی و حافظ دارد. شاید بتوان ادعا کرد که این وزن و موسیقی کناری برای پرداخت قصیده و غزل‌هایی که غنا و مدح را بازتاب می‌دهند، مناسب بوده است:

خیز ای بت بهشتی و آن جام می بیار کاردیبهشت کرد جهان را بهشت‌وار
(عمیق بخارایی، بی تا: ۱۶۲)

با توجه به پیشینه‌ی این‌گونه غزل‌سرایی در شعر فارسی، به دو غزل مدحی از خاقانی و حافظ اشاره می‌شود. بر پایه‌ی همگونی‌های صورت و محتوا، شاید حافظ به غزل مدحی خاقانی نظر داشته است. خاقانی در غزلی با التزام واژه‌ی «بنفشه»، حسب‌حال‌گونه‌ای می‌سراید و خود را «بنفشه‌دل» می‌نامد. چهار بیت پایانی غزل خاقانی در مدح سلطان اعظم است:

پیش لب تو حلقه‌به‌گوشم بنفشه‌وار	لب‌ها بنفشه‌رنگ ز تب‌های بی‌قرار
از بس که غم خورم ز سپهر بنفشه‌رنگ	خاقانی بنفشه‌دل‌م خواند روزگار
باز از دل بنفشه‌صفت تحفه‌ای کنم	تا دسته‌ی بنفشه نهم پیش شهریار
سلطان اعظم آنکه به تیغ بنفشه‌فام	اندر دل مخالف دین شد بنفشه‌کار
تیغ بنفش‌گونش بُرد شاخ شر چنانک	بیخ بنفشه بوی دهان شراب‌خوار
گر پیش ما به بوی بنفشه برد نمک	تیغش بنفشه‌تن است به رنگ بنفشه‌زار

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۶۱۷)

حافظ نیز غزلی دارد که شکل و معنایش هم‌تراز غزل خاقانی است. در این غزل شرح آرزومندی و ستایش شاه به چشم می‌آید:

عید است و آخر گل و یاران در انتظار	ساقی به روی شاه بین ماه و می بیار
خوش دولتی ست خرم و خوش خسرویی کریم	یارب ز چشم‌زخم زمانش نگاه دار
می خور به شعر بنده که زیبایی دگر دهد	جام مرصع تو بدین در شاه‌هاوار
زانجاکه پرده‌پوشی عفو کریم تو ست	بر قلب ما ببخش که نقدی ست کم‌عیار
حافظ چو رفت روزه و گل نیز می‌رود	ناچار باده‌نوش که از دست رفت کار

(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۵۹ و ۳۶۰)

خاقانی غزلی دیگر با مضمون مدح سروده است. ردیف شعر، فعل دعایی «تو باد» است:

بوسه‌گه آسمان، نعل سمند تو باد	نورده آفتاب، بخت بلند تو باد
خواجگی جانی به لطف، شاه جهانی به قدر	گردن هر گردنی، رام کمند تو باد
سرمه‌ی خاقانی است، خاک سر کوی تو	افسر خاقان چین، نعل سمند تو باد

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۵۸۷)

حافظ هم غزلی مدحی با ردیف «تو باد» سروده است. این غزل پنج‌بیتی، در ستایش خسرویی‌ست که گوی فلک در خم چوگان اوست و به نظر می‌آید از سروده‌های روزگار جوانی شاعر باشد. شباهت مضمون در هر دو غزل، با توجه به فعل دعایی «تو باد» آشکار است. در غزل حافظ، تخلص شاعر نیامده است؛ این شعر، در واقع، پیرنگ قصیده‌ای ناتمام از روزگار جوانی حافظ است:

خسروا، گوی فلک در خم چوگان تو باد ساحت کون و مکان، عرصه‌ی میدان تو باد
زلف خاتون ظفر شیفته‌ی پرچم توست دیده‌ی فتح ابد، عاشق جولان تو باد
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۴۷)

۳. بن‌مایه‌های همگون خاقانی و حافظ

اکنون به پاره‌ای از بن‌مایه‌های همگون اشعار خاقانی و غزل‌های حافظ می‌پردازیم. ریاحی درباره‌ی این مطلب می‌گوید: «اما از راه معنی، تحقیق معانی و مضامینی که حافظ از پیشینیان گرفته یا به‌صورت توارد در سخنش آمده، محتاج کوشش بیشتری‌ست» (ریاحی، ۱۳۶۸: ۱۸۱). دشتی، با اشاره به اثرپذیری حافظ از خاقانی، به نمونه‌هایی از بن‌مایه‌های همگون دو شاعر اشاره کرده و افزوده است: «اگر تفحص منظمی صورت گیرد، خیلی بیش از آن موارد بتوان پیدا کرد» (دشتی، ۱۳۵۵: ۲۱۷).

مفهوم عشق، اغتنام فرصت، حکیمانه‌ها، قلندریات، باده‌ستایی، گله از کساد هنر، ستایش هنر، ریاستیزی و شادزیستی، از جمله موضوعات مورد علاقه‌ی خاقانی و حافظ بوده است. به نظر می‌آید حافظ، به دلیل انس با دیوان خاقانی، از واژگان و درون‌مایه‌های غزل‌ها و دیگر اشعار شاعر شروان بهره برده است.

۳. ۱. جلوه‌های عشق در دیوان خاقانی و حافظ

خاقانی و حافظ در توصیف ذوق و حالت و فرازوفرودهای عشق، اشعاری شکوهمند سروده‌اند. به برخی از این همگون‌اندیشی‌ها اشاره می‌کنیم:

پاکی راه عشق:

به عیاری توان رفتن ره عشق که این ره دامن تر برتابد
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۵۷۶)

آشنایان ره عشق در این بحر عمیق غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۸۶)

خاقانی و حافظ، مستی عشق را از مستی آب انگور، فرق می‌نهند:

این حریفان جمله مستان می‌اند مست عشقی ز آن میان آخر کجاست؟
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۴۶۷)

مستی عشق نیست در سر تو رو که تو مست آب انگوری
(حافظ، ۱۳۷۴: ۵۰۹)

حالت عشق و خون دیده:

هر که در عاشقی قدم نزده است بر دل از خون دیده نم نزده است
او چه داند که چیست حالت عشق که بر او عشق تیر غم نزده است
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۵۶۹)

نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه‌ی رندان بلاکش باشد
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۰۱)

اشک خونین به طیبیان بنمودم، گفتند داغ عشق است و جگرسوز دوایی دارد
(همان: ۲۷۷)

زر و وصال سروقامتان:

گل ز باغ رخت آن کس گیرد که چو گل زر ترش در دهن است
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۵۶۴)

من گدا هوس سروقامتی دارم که دست در کمرش جز به سیم و زر نرود
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۴۵)

درد عشق و طیب:

درد من بر طیب عرضه مکن تو مسیح منی خودم دریاب
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۵۵۳)
طیب راه نشین، درد عشق شناسد برو به دست کن ای مرده دل، مسیح دمی
(حافظ، ۱۳۷۴: ۵۲۵)

غیرت عشق:

نگذارم که جهانی به جمالش نگرند شوم از خون جگر پرده به پیشش بتنم
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۶۴۳)
از بهر خدا زلف میپیرای که ما را شب نیست که صد عربده با باد صبا نیست
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۴۱)

زلف و بوی:

ز آن زلف مشک‌رنگ، نسیمی به ما فرست یک موی سربه مهر، به دست صبا فرست
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۵۵۹)
با صبا همراه بفرست از رخت گل‌دسته‌ای بو که بویی بشنویم از خاک بستان شما
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۰۲)

نگین لب معشوق:

آن‌کس که نگین لب تو یافت به صد جان در عرض وی انگشتی جم نپذیرد
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۶۱۴)
از لعل تو گر یابم انگشتی زنه‌ار صد ملک سلیمان‌ش در زیر نگین باشد
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۰۲)

خرابات و خرابی:

ز آن پیش‌تر کز خرابی عالم خراب گردد ساقی برات ما ران بر عالم خرابی
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۴۷۸)
ز آن پیش‌تر که عالم فانی شود خراب مار ار ز جام باده‌ی گلگون خراب کن
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۶۶)

ازلیت عشق:

به روزگار هوای تو کم شود؟ نی نی
هوای تو عرضی نیست، مادر آورد است
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۵۶۰)

ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست
آنچه آغاز ندارد نپذیرد انجام
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۰۴)

قضای آسمانی:

عشق تو قضای آسمانی ست
وصل تو بقای جاودانی ست
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۵۶۶)

مرا مهر سیه چشمان، ز سر بیرون نخواهد شد
قضای آسمان این است و دیگرگون نخواهد شد
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۰۵)

کبریای معشوق:

خاقانی گدای به وصل تو کی رسد؟
کز کبریا سلام به سلطان نمی دهی
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۶۸۷)

ترک ما سوی کس نمی نگردد
آه از این کبریا و جاه و جلال
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۹۹)

حسن و ملاحظت:

تا ملاحظت را به حسن آمیخته است
هر که آن می بیند آن می خواندش
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۶۲۳)

اینکه می گویند آن خوش تر ز حسن
یار ما این دارد و آن نیز هم
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۴۳)

با توجه به آنچه گذشت، عشق و حالات آن از برجسته ترین مضمون های مشترک اشعار خاقانی و حافظ است.

۳.۲. راستی و رزی و ریاستیزی

تقابل خیر و شر و رویارویی اخلاص و ریا، در ادب فارسی بسیار پربسامد و دیرینه است و در بیشتر متون حکمی، عرفانی و حتی اساطیر ایرانی بازتاب دارد. در ادب منظوم و منثور و مآثر صوفیانه، گرفتاری‌های انسان با مسأله‌ی تظاهر و ریاکاری در پیوند است. شفیع‌ی کدکنی، اخلاص را از برجسته‌ترین ویژگی‌های جامعه‌ی متعادل و ریا را بزرگ‌ترین آفت اجتماعی می‌داند (رک. ابوالخیر میهنی، ۱۳۹۳: هشتادوشش). در گفتار دیگر بزرگان ادب عرفانی نیز، حقیقت صدق و راستی دل، ستوده است (رک. عابدی، ۱۳۸۹: ۳۹۹ و ۴۰۲). این موضوع آن‌قدر از دیدگاه اجتماعی مهم بوده که «معصیت مخلص» را بهتر از «عبادت مرایی» دانسته، عبادت مرایی را با نفاق و معصیت مخلص را با توبه و غفران مرتبط دانسته‌اند (رک. همان: ۴۰۲). در دیوان خاقانی و حافظ نیز این‌گونه رفتارهای اجتماعی در کانون توجه بوده است. خاقانی می‌گوید:

زاهد کوه آستینی برفشانند ز او کلید خمستان بیرون فتاد
صوفی قرا کبودی چاک زد ساغریش از بادبان بیرون فتاد
باد دستار مؤذن در ربود کعبتینی از میان بیرون فتاد
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۴۷۴ و ۴۷۵)

خاقانی در جامعه‌ی ازرق و بی‌وفایی، حفاظ و مردمی نمی‌بیند:

نیست اندر جامعه‌ی ازرق وفا و مردمی چرخ ازرق‌پوش، آنک عمر خواه و جان ستان
(همان: ۲۳۷)

و از سبحه‌ی پارسا، گریزان است:

حریف صبوح نه صبوح‌خوانم که از سبحه‌ی پارسا می‌گریزم
(همان: ۲۸۹)

زنارستن با صداقت را بر دین ریازده ترجیح می‌دهد:

با ریا دین به بهشت نبرد وز سر صدق برهاند هم زنار من از نار مرا
(همان: ۴۰)

و تسبیح آشکار و زنار پنهان را از آفات اجتماعی زمانه‌اش برمی‌شمارد:
باز تسبیح آشکار افکنده‌ام باز زنار از نهان در بسته‌ام
(همان: ۶۳۹)

خدمت حلقه‌به‌گوشان ختن را ارزشمندتر از طاعت کعبه‌نشینان ریایی می‌داند:
هم خدمت این حلقه‌به‌گوشان ختن به از طاعت آن کعبه‌نشینان ریایی
(همان: ۴۳۵)

خاقانی، از رنگ نفاق حاکم بر روزگار، رنجیده و رنجورِ نفاق دوستان است و از
کرامات فروشان و تزهد ایشان بیزار:

ای کرامات فروشان، دم افسون شما علت افزود که معلول ریاید همه
(همان: ۴۱۰)

رنجور نفاق دوستانم ز آمیزش دوستان مرا بس
(همان: ۵۱۰)

بده جام فرعون‌یام کز تزهد چو فرعونیان ز اژدها می‌گریزم
(همان: ۲۸۹)

این شیوه‌ی ریاستیزانه و اخلاص‌ستایانه که با مشرب اهل ملامت و قلندریه نیز
سازگار بوده، در دیوان حافظ هم نمودی رنگارنگ دارد؛ حافظ، در ستایش صدق و
نکوهش نفاق و زرق، اشعاری جاودانه رقم زده است. حافظ، بی‌پرده، پرده از چهره‌ی
طبقات اجتماعی ریاکار برمی‌افکند. اخلاص و صدق را در برابر نفاق و زرق می‌نشانند و
طریق رندی و عشق برمی‌گزینند:

نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۸۵)

به بندگی دُردی‌کشان یکرنگ، در برابر ازرق جامگان دل‌سیه کمر می‌بندد:
غلام همت دُردی‌کشان یکرنگم نه آن گروه که ازرق لباس و دل‌سیه‌اند
(همان: ۳۳۰)

حافظ خود را در شمار رندان ریا و حریفان نفاق نمی‌آورد:

ما نه رندان ریاییم و حریفان نفاق آن که او عالم سرّ است، بدین حال گواست
(همان: ۲۰۹)

او گاه بر کسی که بوی ریای شاعر را دریافته، آفرین می‌فرستد و خرقه‌ی نادریش
خویش را می‌نکوهد:

گفتی از حافظ ما بوی ریا می‌آید آفرین بر نفست باد که خوش بردی بوی
(همان: ۵۳۸)

اعتقادی بنما و بگذر بهر خدا تا در این خرقه ندانی که چه نادریشم
(همان: ۴۲۸)

حافظ از زهد ریا بی‌نیاز است:

حافظ مکن ملامت رندان که در ازل ما را خدا ز زهد ریا بی‌نیاز کرد
(همان: ۲۸۴)

در مجموع، خاقانی و حافظ در پایبندی به راستی و مخالفت با نفاق و ریاکاری،
همگون‌اندیشی‌هایی دارند که در ادامه به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

می‌خوری به کز ریا طاعت کنی گفتم و تیر از کمان آمد برون
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۴۹۲)

می‌خوری به که روی طاعت بی‌درد کنی اندکی درد به از طاعت بسیار مرا
(همان: ۴۰)

می‌خور که صد گناه ز اغیار در حجاب بهتر ز طاعتی که به روی‌وریا کنند
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۲۶)

گر کعبه جویی با ریا بتخانه سازی کعبه را ور بت پرستی بی‌ریا کعبه ثناخوان آیدت
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۴۵۲)

ثواب روزه و حج قبول، آن کس برد که خاک میکده‌ی عشق را زیارت کرد
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۸۲)

- نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ
 طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد
 (همان: ۲۸۵)
- با ریا دین به بهشت نبرد، وز سر صدق
 برهاند هم زَنار من از نار مرا
 (خاقانی، ۱۳۷۴: ۴۰)
- به صدق کوش که خورشید زاید از نفست
 که از دروغ سیه‌روی گشت صبح نخست
 (حافظ، ۱۳۷۴: ۲۱۴)
- پای رندان بوسه‌زن خاقانیا
 خاصه پای کز جهان آمد برون
 (خاقانی، ۱۳۷۴: ۴۹۲)
- مبوس جز لب ساقی و جام می حافظ
 که دست زهدفروشان خطاست بوسیدن
 (حافظ، ۱۳۷۴: ۴۶۴)
- محرم از بهر نهانکاران به کار آید حریف
 ما که می پیدا خوریم از کار محرم فارغیم
 (خاقانی، ۱۳۷۴: ۶۳۰)
- شراب و عیش نهان چیست؟ کار بی‌بنیاد
 زدیم بر صف رندان و هرچه بادا باد
 (حافظ، ۱۳۷۴: ۲۶۲)

۳.۳. دریافت زندگی، اغتنام فرصت، بی‌اعتباری زندگی و نفی خود

- خاقانی و حافظ، بهارستا و علاقه‌مند به چشیدن طعم وقت هستند و فرصت دیدار را
 مغتنم می‌دانند:
- نیست ز نامده خبر، وز دم رفته حاصلی
 حاصل وقت را نگر تا دم رفته ننگری
 (خاقانی، ۱۳۷۴: ۴۲۶)
- بین که عمر گریبان‌دریده می‌گذرد
 بگیر دامنش از ره به سوی باده بیار
 (همان: ۶۲۰)
- وقت را غنیمت دان آن‌قدر که بتوانی
 حاصل از حیات ای دل، این دم است تا دانی
 (حافظ، ۱۳۷۴: ۵۲۷)

لب کن چو لب چمن کنون لعل سلب	جان چمن و جان چمانه بطلب (خاقانی، ۱۳۷۴: ۷۰۳)
آمد به چمن مرغ صریحاً به شغب	جان تازه کن از مرغ صراحی به طرب (همان)
صبح است شراب صبح پرتو در ده	زو هر جو، جوهری ست جو جو در ده (همان: ۷۳۵)
اکنون که چمن سبزلب گشت سه لب داشت	یعنی لب جام و لب جوی و لب دلجوی (همان: ۹۳۷)
صبح است ساقیا، قدحی پر شراب کن	دور فلک درنگ ندارد، شتاب کن (حافظ، ۱۳۷۴: ۴۶۶)
صفیر مرغ برآمد، بط شراب کجاست؟	فغان فتاد به بلبل، نقاب گل که کشید؟ (همان: ۱۶۱)
میل رفتن مکن ای دوست، دمی با ما باش	بر لب جوی، طرب جوی و به کف، ساغر گیر (همان: ۳۶۸)
خاقانی راه گریز از خودپرستی را در پناه رطل جست و جو می کند و حافظ برای ویرانی نقش خودپرستی، به می پرستی روی می آورد:	
مرا از من و ما به یک رطل برهان	که من هم ز من، هم ز ما می گریزم (خاقانی، ۱۳۷۴: ۲۸۹)
به می پرستی از آن نقش خود بر آب زدم	که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن (حافظ، ۱۳۷۴: ۶۴۶)
تا دو نفس حاصل است، عمر قضا کن به می	کز دو نفس بیش نیست، اول و انجام صبح (خاقانی، ۱۳۷۴: ۵۱۹)
وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم	عمری که بی حضور صراحی و جام رفت (حافظ، ۱۳۷۴: ۲۵۱)

دوستان وقت گل آن به که به عشرت کوشیم سخن اهل دل است این و به جان بنیوشیم
(همان: ۴۵۲)

۳.۴. گرایش‌های زاهدانه و درویشانه، ستایش هنر و گله از کساد هنر

خاقانی و حافظ نگرش‌های همگون دیگری نیز دارند؛ گوشه‌گیری از خلق و دیدگاه‌های عارفانه و همراه با گله و شکایت از روزگار و ستایش هنر، از جمله‌ی این هماننداندیشی‌هاست. خاقانی جُستن اهل را مثل جستن سایه‌ی عنقا، کوشش بی‌حاصل و مردمی و وفا را کیمیا و سیمرغ‌وار کیمیا می‌داند:

امروز مردمی و وفا کیمیا شده است ای مرد، کیمیا چه که سیمرغ‌وار هم
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۷۸۶)

وفا مجوی ز کس، ور سخن نمی‌شنوی به‌هرزه طالب سیمرغ و کیمیا می‌باش
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۷۹)

غم غریبی و غربت:

خاقانی غریبم و در تنگنای عالم دارم هزار انده و انده‌بری ندارم
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۲۷۹)

به‌جز صبا و شمالم نمی‌شناسد کس عزیز من که به‌جز باد نیست دمسازم
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۲۲)

هنر و بی‌هنر:

بی‌هنر خوش چو گل که بر کمرش کیسه جز لعل تر ندوخته‌اند
هنری سرفکنده چون لاله است که کلاهش مگر ندوخته‌اند
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۰۴ و ۱۰۵)

آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۵۴)

یادکردی به هنر جاه بس است که ز اسباب همه مدح ذم است
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۸۲۱)

قلندران حقیقت به نیم‌جو نخرند، قبا‌ی اطلس آن‌کس که از هنر عاری‌ست
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۳۹)

گوهر معرفت آموز که با خود ببری که نصیب دگران است نصاب زر و سیم
(همان: ۴۴۶)

۴. نتیجه‌گیری

به نظر می‌آید زبان فارسی در حوزه‌ی شعر، با توجه به بسامد و گستردگی ترکیب‌ها (وصفی و اضافی) و فراوانی واژگان و کاربرد آن در موسیقی کناری (به‌ویژه قافیه)، وزن و فرم‌هایی ویژه آفریده است؛ به‌عبارت دیگر، قابلیت‌های شعری زبان فارسی با سنج‌های قریحه‌ی شاعران شاخص، سنجیده و کشف شده است. یکی از معیارهای حسن انتخاب شاعران در سرایش شعر پسندیده، انس و آشنایی ایشان با موسیقی بوده است. با نگاهی گذرا به تکرار معنادار برخی اوزان شعر فارسی، می‌توان دریافت که بسیاری از درون‌مایه‌ها و اغراض شعر فارسی با خوی و طبع شاعران شاخص فارسی‌زبان سازگار بوده است. با توجه به آنچه گفته شد، حافظ با دریافتی هشیارانه، همه‌ی آنچه دیگران گفته‌اند، در جلوه‌ای شاعرانه‌تر نمایش داده و از همه‌ی شاعران پیش از خود آشکارا و پنهان بهره برده است. موضوع‌هایی همچون: عشق، فرصت سبز زندگی، درد بشری، گله و شکایت، فخر، بهار و باده‌ستایی، مغانه‌سرایی، مدح در غزل، هنرستانی، گله از کساد هنر و ریاستیزی، در دیوان حافظ جلوه‌ای بارز دارد و همه‌ی این اغراض شعر در دیوان خاقانی، به‌ویژه در غزل‌هایش، آمده است. همگون‌اندیشی حافظ و خاقانی را نمی‌توان به غزل‌های دو شاعر محدود کرد؛ حافظ با ژرف‌نگری در دیوان خاقانی، از خوش‌آهنگ‌ترین وزن‌ها، رنگین‌ترین تصاویر و توصیف‌ها و بهترین معانی اشعار خاقانی، در ترکیب و ساختار غزل‌هایش بهره برده است.

حافظ با کمک حافظه‌ی شگفتش، واژگان و ترکیب‌ها و تصاویر اشعار شاعران گذشته را در اختیار داشته است. این آشنایی، خواسته و ناخواسته، در آفرینش غزل‌هایش

مؤثر افتاده است. عاشقانه‌ها، باده‌ستایی‌ها و مغانه‌سرایی‌ها، جلوه‌های عشق، فخرسرایی‌ها، بهارستایی‌ها و مدح، در غزل خاقانی، بیشترین تأثیر را در دیوان حافظ داشته است و می‌توان دریافت که مشرب هنری و تیره‌ی فکری او نیز در این موارد، سازگار با خاقانی بوده است. عنصر عشق و جلوه‌های آن در شعر خاقانی و حافظ، بیشتر، خوی آشتی‌گرای عاشق و بی‌نیازی و ستمگری معشوق را نشان می‌دهد. صور خیال، به‌ویژه استعاره، بسامدی چشمگیر در سرایش اشعار عاشقانه‌ی دو شاعر دارد. آنچه از سروده‌های عاشقانه‌ی خاقانی و حافظ دریافت می‌شود، تجلی عشقی انسانی و زمینی‌ست و بیشتر، بیانگر جایگاه اجتماعی بلند و درباری معشوق است که در بیشتر غزل‌ها بازتاب یافته است.

یادداشت

۱. درباره‌ی چگونگی مدح در غزل‌های حافظ به مقاله‌ی حیدری و دژم (۱۳۹۲) بنگرید.

منابع

- ابوالخیرمیهنی، ابوسعید. (۱۳۹۳). *اسرارالتوحید*. به کوشش محمدرضا شفیعی‌کدکنی. تهران: آگه.
- ایشانی، طاهره. (۱۳۹۲). «سیر غزل مدحی در ادب فارسی از سنایی تا حافظ»، *کهن‌نامه‌ی ادب فارسی*، سال ۴، ش ۳، صص ۱-۲۷.
- بی‌نام. (۱۳۳۵). «خاقانی و حافظ»، *مجله‌ی سخن*. دوره‌ی ۷، ص ۹.
- چراغی، علی. (۱۳۷۳). «حافظ و خاقانی»، *روزنامه‌ی کیهان*، ۱۳ و ۲۰ مهر.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۴). *دیوان اشعار*. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: نشر زوار.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۸۴). «سنت مدیحه‌پردازی ضمن غزل با اشاره به جایگاه سعدی»، *فصلنامه‌ی تخصصی زبان و ادبیات فارسی*، سال ۱، ش ۳، صص ۳۶-۴۰.

- _____ . (۱۳۹۴). شرح شوق. تهران: نشر قطره.
- حیدری، علی و مهرنوش دژم. (۱۳۹۲). «جایگاه تخلص در غزل‌های مدحی حافظ»،
مجله‌ی شعرپژوهی، سال ۵، ش ۴، صص ۶۷-۹۰.
- خاقانی شروانی، بدیل بن علی. (۱۳۷۴). *دیوان اشعار*. به کوشش ضیاءالدین سجادی. تهران:
نشر زوار.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۸۵). *حافظ‌نامه*. ج ۱. تهران: نشر علمی فرهنگی.
- دشتی، علی. (۱۳۵۵). *خاقانی، شاعری دیرآشنا*. تهران: امیرکبیر.
- رسلی، مرضیه. (۱۳۸۴). «سیمای خاقانی در آینه‌ی شعر حافظ؛ پیام دوست در نسیم
سحر»، *روزنامه‌ی کیهان*، ۶ دی، ص ۹.
- ریاحی، محمدامین. (۱۳۶۸). *گلگشت در شعر و اندیشه‌ی حافظ*. تهران: انتشارات
علمی.
- ریاحی‌زمین، زهرا. (۱۳۸۴). «طرز سخن خاقانی و حافظ»، *مجله‌ی علوم اجتماعی و
انسانی دانشگاه شیراز*، دوره‌ی ۲۲، ش ۳، صص ۹۵-۱۱۰.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۶). *از کوچه‌ی زندان*. تهران: امیرکبیر.
- سجادی، ضیاءالدین. (۱۳۵۱). «ایهام تناسب در شعر خاقانی و حافظ»، *مجله‌ی
دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، ش ۷۹ و ۸۰، صص ۹۵-۱۱۰.
- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۷۲). *کلیات سعدی*. تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: نشر
نگاه.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۶۹). *سیر غزل در شعر فارسی*. تهران: نشر آگاه.
- صائب تبریزی، میرزاحمدعلی. (۱۳۸۶). *دیوان اشعار*. به اهتمام جهانگیر منصور. تهران:
نشر نگاه.
- عابدی، محمود. (۱۳۸۵). *یک حرف صوفیانه*. تهران: سخن.
- عمق‌بخارایی، شهاب‌الدین. (بی تا). *دیوان اشعار*. به کوشش سعید نفیسی. تهران: فروغی.

غنی پورملکشاه، احمد و سبیکه اسفندیار. (۱۳۹۰). «تأثر حافظ از خاقانی در غزل‌هایش»، نامه‌ی پارسی، ش ۵۶ و ۵۷، صص ۵۹-۷۹.

فرزاد، مسعود. (۱۳۴۸). «حافظ و خاقانی»، مجله‌ی خرد و کوشش، ش ۱، صص ۹۶-۱۱۷.
قزوینی، محمد. (۱۳۲۳). «بعضی تضمین‌های حافظ»، مجله‌ی یادگار، سال ۱، ش ۶، صص ۶۲-۷۱.

گلی، احمد. (۱۳۸۲). «بررسی سبک‌شناختی غزلی از خاقانی و حافظ»، زبان و ادب، دوره‌ی ۶، سال ۱۷، صص ۱۲۲-۱۳۲.

_____ . (۱۳۸۳). «قلندریات خاقانی و حافظ»، فصلنامه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان، سال ۱، ش ۲، صص ۱۹۷-۱۲۲.
معدن‌کن، معصومه. (۱۳۷۲). «تأثرات حافظ شیرازی از خاقانی شروانی»، آشنا، سال ۲، ش ۱۲، صص ۷۰-۷۹.

مدبری، محمود. (۱۳۷۰). شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان. بی‌جا: نشر پانوس.
منوچهری دامغانی، ابوالنجم. (۱۳۷۵). دیوان منوچهری. به‌کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: نشر زوار.

مؤیدشیرازی، جعفر. (۱۳۷۲). شعر خاقانی. شیراز: نشر دانشگاه شیراز.
میرافضلی، سیدعلی. (۱۳۶۹). «زین قصه‌ی دراز؛ حرف‌هایی درباره‌ی تأثیر پیشینیان بر حافظ»، نشر دانش، ش ۵۸، صص ۱۸-۲۶.

_____ . (۱۳۶۹). «زین قصه‌ی دراز؛ حرف‌هایی درباره‌ی تأثیر پیشینیان بر حافظ»، نشر دانش، ش ۵۹، صص ۳۴-۴۴.

نظامی گنجه‌ای، الیاس. (۱۳۸۳). خسرو و شیرین. به‌کوشش سعید حمیدیان. تهران: سارنگ.